مدیریت اسلامی
Journal homepage: www.imj.ihu.ac.ir

قدرت در ترازوی اخلاق؛ گونه‌شناسی کنشگران حکمرانی در پرتو اندیشه علوی

دکتر سیدمحمّد مقیمی*

* سردبیر نشریه علمی مدیریت اسلامی، استاد، گروه خط‌مشی و اداره امور عمومی، رئیس کرسی کارآفرینی یونسکو دانشگاه تهران، تهران، ایران.
Email: moghimi@ut.ac.ir

سال و شماره

سال ۳٤ ، شماره: ۱
بهار ۱٤۰۵

سخن سردبیر:

حکمرانی صرفاً مجموعه‌ای از نهادها، قوانین و سازوکارهای تصمیم‌گیری نیست؛ بلکه کیفیت آن تا حد زیادی به انسان‌هایی وابسته است که قدرت عمومی را در اختیار می‌گیرند و درباره سرنوشت جامعه تصمیم می‌گیرند. ازاین‌رو، شناخت انگیزه‌ها، گرایش‌ها و شیوه مواجهه انسان با قدرت، ثروت، منزلت و مسئولیت عمومی، یکی از مسائل اساسی در مطالعه حکمرانی است. نهج‌البلاغه، به‌ویژه خطبه ۳۲، از منابع مهم برای فهم این مسئله است. امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) در این خطبه، با نگاهی واقع‌بینانه به رفتار انسان‌ها در برابر دنیا و قدرت، گروه‌هایی را معرفی می‌کند که هر یک به شیوه‌ای متفاوت با امکانات، موقعیت اجتماعی، قدرت و ارزش‌های دینی مواجه می‌شوند. هدف از این بحث، برچسب‌گذاری افراد یا جریان‌های سیاسی نیست؛ بلکه ارائه چارچوبی برای شناخت ویژگی‌ها و الگوهای رفتاری مختلف و فراهم‌کردن مبنایی برای حرکت از گونه‌های ناخالص و آسیب‌زا به سوی الگوی خالص‌تر و مطلوب‌تر حکمرانی علوی است. در این چارچوب، کارگزار تراز الگوی علوی کسی است که قدرت را نه غنیمت، بلکه امانت؛ مسئولیت را نه امتیاز، بلکه تکلیف؛ و مدیریت منابع عمومی را نه فرصتی برای منفعت شخصی، بلکه مسئولیتی در برابر خداوند و مردم می‌داند.

ازاین‌رو، یکی از الزامات حکمرانی در جامعه اسلامی، پرورش، انتخاب و تقویت چنین کارگزارانی و ایجاد سازوکارهایی برای پیشگیری از غلبه انگیزه‌های ناسازگار با این الگوست. بر این اساس، خطبه ۳۲ را می‌توان علاوه بر یک آموزه اخلاقی، چارچوبی برای گونه‌شناسی کنشگران حکمرانی دانست؛ چارچوبی که امکان می‌دهد رفتار مدیران و کارگزاران عمومی نه صرفاً بر اساس جایگاه رسمی آنان، بلکه بر پایه انگیزه‌ها و نحوه مواجهه آنان با قدرت و مسئولیت تحلیل شود.

امام علی(علیه‌السلام) در خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«ای مردم! ما در روزگاری کینه‌توز و در زمانه‌ای ناسپاس به سر می‌بریم؛ روزگاری که در آن، نیکوکار بدکار شمرده می‌شود و ستمکار هر دم بر ستم خویش می‌افزاید. از آنچه آموخته‌ایم بهره نمی‌گیریم و درباره آنچه نمی‌دانیم پرسش نمی‌کنیم. از حوادث و پیامدهای آن بیمی نداریم، تا آنکه سرانجام ما را در خود فرو می‌گیرد. در چنین شرایطی، مردم چهار گروه‌اند: گروه نخست، کسی است که اگر در زمین فساد نمی‌کند، علت آن بیچارگی و ناتوانی او، کندی شمشیرش و اندک بودن مال و امکانات اوست. بنابراین، پرهیز او از فساد الزاماً ناشی از تقوا و خویشتن‌داری نیست، بلکه بیشتر به دلیل نداشتن قدرت و امکانات لازم برای ارتکاب آن است. گروه دوم، کسی است که شمشیر از نیام کشیده، شرّ خویش را آشکار ساخته، سواران و پیادگان خود را گرد آورده و خویشتن را برای فتنه‌گری و فساد آماده کرده است. او برای دستیابی به اندک متاع دنیا، دین خود را تباه می‌کند و در پی آن است که گروهی را گرد آورد تا بر آنان فرمان براند و منبری بیابد تا از فراز آن بر دیگران سلطه یابد. چه معامله زیان‌باری است که انسان خویشتن را به دنیا بفروشد و این سرای ناپایدار را در برابر نعمت‌هایی که خداوند برای آخرت آماده کرده است برگزیند. گروه سوم، کسی است که دنیا را با اعمالی که ظاهراً از جنس اعمال آخرت است طلب می‌کند، اما آخرت را با اعمالی که متناسب با دنیا و منافع مادی است نمی‌طلبد. چنین کسی خود را در شمار فرودستان و اهل زهد نشان می‌دهد؛ هنگام راه رفتن گام‌های کوتاه برمی‌دارد، دامن جامه‌اش را کوتاه می‌کند و خویشتن را به زیور صلاح و امانت می‌آراید؛ اما در حقیقت، پرده‌پوشی خداوند را وسیله‌ای برای پنهان کردن معصیت‌های خویش قرار می‌دهد. گروه چهارم، کسی است که حقارت نفس و فقدان امکانات و موقعیت، او را از طلب فرمانروایی بازداشته و سبب شده است در همان وضعی که بوده باقی بماند. چنین کسی خود را به زیور قناعت می‌آراید و جامه اهل زهد و پرهیز می‌پوشد؛ در حالی که نه روزی را حقیقتاً با زهد به شب رسانده و نه شبی را با پرهیزکاری به روز آورده است. اما فراتر از این چهار گروه، مردمی هستند که یاد قیامت، چشمان آنان را فروبسته و ترس از روز محشر اشک از دیدگانشان جاری ساخته است. آنان گاه گریزان و تنها، گاه مقهور و بیمناک و گاه خاموش و ناگزیر از سکوت‌اند. خداوند را با اخلاص می‌خوانند و همواره گریان و دردمندند. آنان در گمنامی زندگی کرده‌اند تا خویشتن را از آسیب و ستم حاکمان ستمگر در امان نگه دارند.»

امیرالمؤمنین علی(علیه‌السلام) در خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه، تصویری واقع‌بینانه از انگیزه‌ها و گرایش‌های انسان‌ها ارائه می‌کند و افراد جامعه را به پنج گروه اصلی تقسیم می‌نماید. این خطبه تصویری عمیق از گونه‌های مختلف دنیاگرایی و آخرت‌گرایی ارائه می‌دهد. چهار گروه دنیاگرا هر یک به شکلی اسیر دنیا و خواهش‌های نفسانی‌اند؛ اما مؤمنان راستین (گروه پنجم) با یاد معاد و احساس مسئولیت در برابر خداوند، از این دام رهایی یافته‌اند. از این منظر، امام علیυ ارزش حقیقی انسان را نه در قدرت، ثروت، شهرت، ظاهر دینداری یا ادعای زهد، بلکه در میزان اخلاص، تقوا و جهت‌گیری او به سوی خداوند و آخرت می‌داند. نخستین گروه، فرومایگان ناتوان (مُهانُ النَّفس و نَضیضُ الوَفر) هستند؛ کسانی که از فساد و تعدی دوری می‌کنند، اما نه به دلیل تقوا و فضیلت اخلاقی، بلکه به سبب ضعف شخصیت، حقارت نفس، کمبود امکانات و ناتوانی در دستیابی به ابزارهای قدرت. این افراد در حقیقت میل به فساد دارند، اما شرایط و توان لازم را برای تحقق آن در اختیار ندارند؛ ازاین‌رو ترک فساد در آنان نشانه پاکی درون نیست، بلکه محصول محدودیت و ناتوانی است. گروه دوم، جویندگانِ سلطه (المُصلِتُ لِسَیفِهِ) هستند. اینان کسانی‌اند که شمشیر قدرت را از نیام کشیده و آشکارا برای دستیابی به ثروت، نفوذ و موقعیت اجتماعی تلاش می‌کنند. آنان برای رسیدن به ریاست، فرماندهی و سلطه بر دیگران، ارزش‌های اخلاقی و حتی دین خود را قربانی می‌سازند و همه توان خویش را در مسیر کسب منافع دنیوی به کار می‌گیرند. از نگاه امامυ، این گروه زیان‌بارترین معامله را انجام می‌دهند؛ زیرا نعمت‌های جاودان الهی را با متاعی زودگذر و بی‌ارزش معاوضه می‌کنند. سومین گروه، تاجرانِ تقدس (طالِبُ الدُّنیا بِعَمَلِ الآخِرَةِ) هستند. این افراد به جای آنکه دنیا را از طریق تلاش مشروع به دست آورند، از دین و ظواهر معنوی برای کسب منافع شخصی استفاده می‌کنند. آنان چهره‌ای متواضع، زاهد، امین و دیندار از خود به نمایش می‌گذارند و از اعتماد مردم و پوشش دینداری برای دستیابی به قدرت، شهرت یا ثروت بهره می‌برند. خطر این گروه در آن است که انحراف خود را در پوشش تقدس پنهان می‌کنند و به همین دلیل تشخیص حقیقت آنان دشوارتر از قدرت‌طلبان آشکار است. چهارمین گروه، پناهندگانِ قناعت (المُتَحَلّی بِاسمِ القَناعَةِ) هستند. اینان به دلیل ضعف شخصیت،

فقدان پایگاه اجتماعی یا ناتوانی در دسترسی به قدرت و ثروت، از دستیابی به موقعیت‌های مورد علاقه خود بازمانده‌اند؛ اما این محرومیت را با عنوان قناعت و زهد توجیه می‌کنند. در واقع، زهد آنان برخاسته از انتخابی آگاهانه و فضیلتی اخلاقی نیست، بلکه پوششی برای ناکامی و ناتوانی است. آنان لباس زاهدان را بر تن کرده‌اند، در حالی که حقیقتاً از روحیه زهد و بی‌رغبتی به دنیا بهره‌ای ندارند. در مقابل این چهار گروه، امام علیؑ از مؤمنان راستین و آخرت‌اندیش (أهلُ ذِکرِ المَرجِعِ و خَوفِ المَحشَر) یاد می‌کند. اینان کسانی‌اند که یاد بازگشت به سوی خداوند و خوف از روز حساب، چشم آنان را از حرام فروبسته و دل‌هایشان را متوجه حقیقت زندگی ساخته است. آنان ممکن است در جامعه ناشناخته، منزوی، تحت فشار یا حتی مورد ستم قرار گیرند، اما ایمان، اخلاص و بصیرتشان مانع از دلبستگی به دنیا می‌شود. این گروه نه از روی ناتوانی، بلکه از سر آگاهی و تقوا از دنیاپرستی فاصله گرفته‌اند و رضایت الهی را معیار اصلی رفتار و تصمیم‌های خود قرار داده‌اند.

پنج‌گانه انسان‌شناختی امیرالمؤمنین علی(علیه‌السلام) در خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه را می‌توان فراتر از یک تقسیم‌بندی اخلاقی، نوعی الگوی جامعه‌شناختی و حکمرانی دانست که به تحلیل انگیزه‌های پنهان کنشگران سیاسی و اداری می‌پردازد. مزیت این الگو آن است که رفتار انسان‌ها را صرفاً بر اساس نتایج ظاهری یا موقعیت اجتماعی آنان ارزیابی نمی‌کند، بلکه منشأ رفتار، نسبت آنان با قدرت، ثروت، منزلت اجتماعی و مسئولیت الهی را مورد توجه قرار می دهد. از این منظر، یکی از مهم‌ترین مسائل نظام‌های سیاسی، نه صرفاً طراحی ساختارهای حکمرانی، بلکه غلبه یا ضعف هر یک از این گونه‌های انگیزشی در میان نخبگان سیاسی و مدیران عمومی است. الگوی پنج‌گانه خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه را می‌توان به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای مطالعه رفتار کنشگران حکمرانی در ایران به کار گرفت؛ البته نه با این هدف که افراد یا جریان‌های سیاسی مشخصی را در یکی از این گروه‌ها قرار دهیم، بلکه برای آنکه رفتارها، انگیزه‌های اعلام‌شده، شیوه استفاده از قدرت و میزان انطباق میان گفتار و عملکرد را بررسی کنیم. بر این اساس، در محیط حکمرانی می‌توان پنج نوع استعاره انسان شناختی را در الگوی علوی شناسایی کرد که چهار نوع نخست بیانگر گونه‌هایی

از کنشگران ناکارآمد و نوع پنجم نماد کنشگران رشدیافته است. در تحلیل سیاست‌ورزی معاصر ایران، می‌توان این پنج‌گانه را به منزله یک طیف تحلیلی در نظر گرفت.



نخستین گروه، «**سایه‌نشینان قدرت**» هستند. این گروه تا زمانی که به منابع قدرت و ثروت دسترسی ندارند، ممکن است پاکدست، عدالت‌خواه و ارزش‌مدار به نظر برسند؛ اما آزمون واقعی آنان هنگام دستیابی به مسئولیت‌های مهم آغاز می‌شود. یکی از آسیب‌های نظام‌های سیاسی آن است که گاه افراد بر اساس مواضع انتقادی، شعارها یا سابقه حضور در حاشیه قدرت ارزیابی می‌شوند، در حالی که شخصیت واقعی آنان تنها در شرایط اختیار و قدرت آشکار می‌شود. به تعبیر نهج‌البلاغه، نبود فساد همیشه نشانه فضیلت نیست؛ گاه محصول نبود فرصت فساد است. بنابراین، یکی از چالش های نظام حکمرانی، تشخیص تفاوت میان سلامت اخلاقی واقعی و سلامت ناشی از فقدان فرصت است. کنشگران حکمرانی به مثابه «سایه‌نشینان قدرت» را می‌توان در قالب سیاستمدارانی بررسی کرد که پیش از دستیابی به قدرت، عملکردی کم‌تنش و کم‌هزینه دارند و ممکن است از فساد، رانت یا سوءاستفاده از موقعیت فاصله داشته باشند؛ اما هنوز در معرض آزمون

جدی قدرت و منابع عمومی قرار نگرفته‌اند. برای مثال، یک نماینده مجلس یا مدیر سیاسی که پیش از دستیابی به منصب عالی، شعار مبارزه با فساد و عدالت‌خواهی سر می‌دهد، هنوز صرفاً با این شعارها نمی‌تواند سلامت اخلاقی خود را اثبات کند. آزمون اصلی زمانی آغاز می‌شود که اختیار تخصیص منابع، انتصاب مدیران، دسترسی به اطلاعات یا امکان تأثیرگذاری بر تصمیم‌های عمومی در اختیار او قرار گیرد. بنابراین، در ارزیابی این گونه باید میان «نبود فساد به دلیل نبود فرصت» و «پرهیز از فساد علی‌رغم وجود فرصت» تفاوت گذاشت. این تمایز یکی از نکات مدیریتی مهم خطبه ۳۲ است. برای نمونه، در نظام سیاسی ایران، رؤسای جمهور، نمایندگان مجلس، شهرداران و مدیران عالی دولتی در دوره‌های مختلف، پیش از دستیابی به منصب، وعده‌هایی درباره مبارزه با فساد، عدالت، شایسته‌سالاری و بهبود خدمات عمومی مطرح کرده‌اند. اما ارزیابی علمی عملکرد آنان باید بر اساس مجموعه‌ای از شاخص‌های قابل مشاهده، مانند تصمیم‌های اجرایی، نحوه انتصاب مدیران، میزان شفافیت، نحوه برخورد با تعارض منافع و نتایج سیاست‌ها صورت گیرد، نه صرفاً بر اساس شعارهای انتخاباتی.

دومین گروه، «**شمشیرکشان قدرت**» یا جویندگان سلطه هستند. در هر نظام سیاسی، قدرت برای تحقق خیر عمومی، اجرای عدالت و حل مسائل جامعه ضروری است؛ اما هنگامی که قدرت از ابزار خدمت به هدف فعالیت سیاسی تبدیل شود، آسیب آغاز می‌گردد. در این وضعیت، رقابت‌های سیاسی از عرصه برنامه و کارآمدی به عرصه تصاحب موقعیت‌ها منتقل می‌شود. بخشی از فرسایش سرمایه انسانی و سازمانی در نظام‌های اداری و سیاسی زمانی رخ می‌دهد که انرژی نخبگان به جای حل مسائل عمومی، صرف رقابت برای حفظ یا گسترش حوزه نفوذ شود. از منظر نهج‌البلاغه، خطر این گروه در آن است که قدرت را موضوعیت می‌بخشند، در حالی که در منطق علوی، قدرت تنها زمانی ارزشمند است که در خدمت حق و عدالت قرار گیرد. کنشگران حکمرانی به مثابه «شمشیرکشان قدرت»، ناظر به وضعیتی است که در آن دستیابی، حفظ یا گسترش قدرت به هدفی مستقل تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، رقابت سیاسی به جای آنکه عمدتاً حول برنامه، سیاست عمومی و حل مسائل جامعه شکل گیرد، می‌تواند حول تصاحب موقعیت، افزایش نفوذ و حفظ شبکه قدرت سازمان یابد. این مفهوم را نباید به یک حزب یا جناح خاص محدود کرد؛ زیرا در هر جریان سیاسی امکان ظهور چنین رفتاری وجود دارد. در ایران،

ساختار سیاسی دارای مراکز متعدد قدرت است و میان نهادهـای انتخـابی و انتصـابی تعامـل و گـاه رقابت وجود دارد. نمونه تحلیلی آن را می‌توان در رقابت‌های انتخاباتی مشاهده کرد. هنگـامی کـه سیاستمداران به جای ارائه برنامه‌های قابل ارزیابی، بیش از اندازه بر تخریب رقیب، حذف او، حفظ موقعیت یا ایجاد شبکه‌های سیاسی متمرکز شوند، می‌توان این رفتار را از منظر خطبـه ۳۲ بـه‌عنـوان نشانه‌ای از غلبه منطق قدرت بر منطق خدمت عمومی بررسی کـرد. البتـه تشـخیص چنـین الگـویی مسـتلزم بررسـی مجموعـه‌ای از رفتارهـای مسـتند اسـت و نمـی‌تـوان صـرف رقابـت انتخابـاتی را قدرت‌طلبی دانست.

سومین گروه، «**دنیاجویانِ نقاب‌پوش**» هستندکه شاید پیچیده‌ترین و خطرنـاک‌تـرین گونـه سیاسی در جوامع ارزش‌محور به شمار آیند. هرچه یـک جامعـه بـر ارزش‌هـای دینـی، اخلاقـی یـا انقلابی تأکید بیشتری داشته باشد، احتمال استفاده ابزاری از این ارزش‌ها نیز افزایش مـی‌یابـد. ایـن گروه ممکن است از مفاهیم مقدسی چون عدالت، خدمت، مردم‌داری، مبارزه با فساد یا ارزش‌های دینی برای کسب مشروعیت اجتماعی استفاده کنند، اما رفتار عملی آنان بـا ادعاهایشـان همخـوانی نداشته باشد. مسئله اصلی در اینجا نفاق به معنای فقهی یا اعتقادی نیست، بلکه شکاف میان گفتمان و عملکرد است. تجربه تـاریخی نشـان داده اسـت کـه اعتمـاد عمـومی بـیش از آنکـه از خطاهـای مدیریتی آسیب ببیند، از مشاهده فاصله میان شعار و عمل آسیب می‌پذیرد. ازاین‌رو، مهـم‌تـرین راه مقابله با این آسیب، تقویت نظام‌های شفافیت، پاسخگویی و ارزیابی عملکرد است تـا افـراد نـه بـر اساس ادعاها، بلکه بر اساس نتایج واقعی قضاوت شوند. کنشگران حکمرانـی بـه مثابـه «دنیاجویـانِ نقاب‌پوش»، از نظر حکمرانی در جامعه ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا در اینجـا مسـئله نـه صـرفاً قدرت‌طلبی آشکار، بلکه استفاده ابزاری از ارزش‌های مقدس برای دستیابی به اهداف دنیوی است. در فضای سیاسی ایران، که دین، انقلاب، عدالت، شهادت، خدمت بـه مـردم و مبـارزه بـا فسـاد از عناصر مهم گفتمان سیاسی‌اند، امکان استفاده تبلیغاتی از این مفاهیم وجود دارد. با این حال، صرف استفاده یک سیاستمدار از ادبیات دینی یا انقلابی به معنـای «تجـارت تقـدس» نیسـت. بـرای چنـین تحلیلی باید شکاف میان ادعای ارزشی و عملکرد قابل مشاهده بررسی شود. بـه عنـوان مثـال، اگـر یک مقام سیاسی خود را مدافع عدالت معرفی کند، اما در عمل در انتصاب‌هـا معیارهـای شـفاف و شایسته‌سالارانه را رعایت نکند، یا اگر شعار مبارزه با فساد بدهد اما در برابـر تخلفـات نزدیکـان یـا

همکاران خود واکنش مشابهی با دیگران نشان ندهد، این وضعیت را می‌توان به‌عنوان یک مسئله قابل بررسی در انطباق گفتار و عمل مطرح کرد؛ و آن فرد را «تاجر تقدس» بنامیم.

چهارمین گروه، «**قناعت‌نمایانِ ناکام**» هستند. این گروه در عرصه سیاست و مدیریت، نماد نوعی انفعال و توجیه‌گری‌اند. در برخی موارد، ناکامی مدیریتی، ضعف تخصصی، ناتوانی در تصمیم‌گیری یا عدم موفقیت در رقابت‌های حرفه‌ای، در پوشش مفاهیمی چون زهد، ساده‌زیستی یا بی‌اعتنایی به قدرت بازتفسیر می‌شود. در حالی که در اندیشه اسلامی، زهد به معنای بی‌علاقگی به مسئولیت یا فرار از مدیریت نیست. امیرالمؤمنین υ خود نمونه بارز انسانی است که در عین زهد، مسئولیت سنگین حکومت را بر عهده می‌گیرد. بنابراین، یکی از آسیب‌های نظام مدیریتی آن است که گاه ضعف حرفه‌ای با فضیلت اخلاقی اشتباه گرفته می‌شود و در نتیجه، شایسته‌سالاری تحت تأثیر قرار می‌گیرد. کنشگران حکمرانی به مثابه «قناعت‌نمایانِ ناکام»، به دلیل ضعف دانش و تخصص، فقدان تجربه مدیریتی، ناتوانی در تصمیم‌گیری، ضعف مهارت‌های ارتباطی یا عملکرد ناموفق، از دستیابی به مسئولیت یا موقعیت بالاتر بازبمانند؛ اما به جای پذیرش و اصلاح این کاستی‌ها، ناکامی خود را با مفاهیمی مانند «بی‌اعتنایی به قدرت»، «زهد سیاسی»، «عدم علاقه به مسئولیت» یا «ترجیح زندگی ساده» توضیح دهند. برای مثال، مدیری که به دلیل ضعف در حل مسائل سازمانی یا ناتوانی در ایجاد هماهنگی میان کارکنان، از تمدید مسئولیت یا ارتقای مدیریتی بازمانده است، ممکن است این عدم ارتقا را نشانه بی‌میلی خود به قدرت معرفی کند؛ در حالی که صرف ادعای بی‌علاقگی به قدرت، به‌تنهایی نشان‌دهنده زهد یا فضیلت اخلاقی نیست. البته، این تحلیل به هیچ‌وجه به معنای آن نیست که هر فردی که از تصدی مسئولیت یا دستیابی به قدرت فاصله می‌گیرد، «ناکام» است. در اندیشه اسلامی، زهد می‌تواند انتخابی آگاهانه و مبتنی بر ترجیح ارزش‌های الهی بر منافع دنیوی باشد .ازاین‌رو، معیار تمایز زهد حقیقی از قناعت‌نمایی، صرفاً میزان حضور یا عدم حضور فرد در عرصه قدرت نیست؛ بلکه باید به امکان انتخاب، انگیزه، شایستگی و نسبت میان ادعا و رفتار او توجه کرد. تفاوت اساسی را می‌توان در «توانایی انتخاب» مشاهده کرد. فردی که از دانش، تجربه، شایستگی و امکان دستیابی به یک مسئولیت برخوردار است، اما با وجود این امکان، به دلیل پایبندی به اصول اخلاقی، پرهیز از منفعت‌طلبی یا ترجیح مسئولیت الهی، از پذیرش آن خودداری می‌کند، با فردی که اساساً توانایی یا صلاحیت لازم برای دستیابی به آن

موقعیت را ندارد و سپس ناتوانی خود را با عنوان زهد و قناعت توجیه می‌کند، یکسان نیست. در حالت نخست، ترک قدرت می‌تواند حاصل انتخاب اخلاقی باشد؛ در حالت دوم، ممکن است با بازتفسیر ناکامی به عنوان فضیلت مواجه باشیم. مدیری که از پذیرش مسئولیت‌های دشوار اجتناب می‌کند و این رفتار را «قناعت» می‌نامد، لزوماً زاهد نیست؛ همان‌گونه که مدیری که از پذیرش مسئولیت به دلیل پرهیز از قدرت‌طلبی خودداری می‌کند، لزوماً ناکام محسوب نمی‌شود. ملاک اصلی، بررسی شواهد رفتاری، سابقه عملکرد، میزان شایستگی و امکان واقعی انتخاب است، نه صرفاً عنوانی که فرد برای رفتار خود برمی‌گزیند. بنابراین، یکی از الزامات حکمرانی شایسته آن است که میان زهد اختیاری و ناکامی ناگزیر، کناره‌گیری ارزشی و عدم توانایی، و تواضع اخلاقی و گریز از مسئولیت تمایز گذاشته شود. چنین تمایزی هم از ارزش زهد واقعی صیانت می‌کند و هم مانع آن می‌شود که ضعف حرفه‌ای یا ناکارآمدی مدیریتی در پوشش فضیلت اخلاقی پنهان بماند.

در مقابل این چهار گروه، نهج‌البلاغه از «اهل ذکر مرجع و خوف محشر» (به یاد داشتن بازگشت به سوی خدا و بیم از روز رستاخیز) سخن می‌گوید؛ کسانی که یاد بازگشت به سوی خداوند، رفتار آنان را تنظیم می‌کند. در سطح حکمرانی، این گروه را می‌توان «**معادباوران مسئولیت‌پذیر**» نامید. ویژگی بنیادین آنان آن است که معیار تصمیم‌گیری‌شان صرفاً منافع کوتاه‌مدت سیاسی، جناحی یا شخصی نیست، بلکه خود را در برابر خداوند، مردم و تاریخ پاسخگو می‌دانند. در ادبیات جدید حکمرانی، مفاهیمی چون پاسخگویی اخلاقی، امانت‌داری عمومی، خدمت عمومی و رهبری مبتنی بر ارزش‌ها تا حد زیادی با این الگو همپوشانی دارند با این تفاوت که در منطق نهج‌البلاغه، منشأ این مسئولیت‌پذیری صرفاً قرارداد اجتماعی یا نظارت قانونی نیست، بلکه باور به حسابرسی الهی نیز نقش بنیادین دارد. کنشگران حکمرانی به مثابه «معادباورانِ مسئولیت‌پذیر» را نباید نامی برای افراد یا گروه‌های سیاسی خاص دانست؛ بلکه باید آن را معیاری برای شناخت رفتار مطلوب مدیران و کارگزاران حکمرانی دانست. یعنی بررسی کنیم آیا فردی که مسئولیت و قدرت در اختیار دارد، خود را در برابر خداوند و مردم پاسخ‌گو می‌داند و قدرت را امانتی برای خدمت می‌شمارد یا آن را وسیله‌ای برای منافع شخصی و گروهی قرار می‌دهد. در این الگو، قدرت «غنیمت» نیست، بلکه «امانت» است؛ مقام سیاسی وسیله برخورداری شخصی نیست،

بلکه مسئولیتی عمومی است؛ و پاسخگویی نیز فقط به نهادهای نظارتی یا رأی‌دهندگان محدود نمی‌شود، بلکه مسئولیت در برابر خداوند نیز بخشی از نظام انگیزشی فرد است. یکی از شاخص‌های قابل سنجش این الگو آن است که یک مقام عمومی در شرایطی که تصمیم او ممکن است به زیان منافع شخصی، خانوادگی یا جناحی او باشد، تا چه اندازه به منافع عمومی و قواعد عادلانه پایبند می‌ماند. شاخص دیگر، نحوه مواجهه او با تعارض منافع است. اگر یک مقام از اختیار خود برای جلوگیری از بهره‌مندی شخصی یا نزدیکانش استفاده کند، این رفتار می‌تواند یکی از نشانه‌های عملی امانت‌داری باشد. در مقابل، اگر مقام عمومی میان منافع عمومی و منافع شخصی یا جناحی تعارضی ایجاد کند و همواره منافع گروه خود را مقدم بدارد، باید این رفتار از منظر الگوی علوی مورد بررسی انتقادی قرار گیرد.

در مجموع، «سایه‌نشینان قدرت» تا زمانی سالم‌اند که فرصت فساد ندارند؛ «شمشیرکشان قدرت» آشکارا قدرت را هدف قرار می‌دهند؛ « دنیاجویانِ نقاب‌پوش» ارزش‌های دینی را وسیله دستیابی به دنیا می‌کنند؛ «قناعت‌نمایانِ ناکام» ناتوانی خود را به صورت زهد عرضه می‌کنند؛ اما «معادباورانِ مسئولیت‌پذیر» در شرایط قدرت و اختیار نیز به دلیل خودکنترلی و مسئولیت الهی از انحراف پرهیز می‌کنند. بنابراین، در الگوی علوی، ملاک اصلی سلامت افراد نباید صرفاً رفتار ظاهری آنان باشد، بلکه باید انگیزه، منش درونی، میزان خودکنترلی، نحوه مواجهه با قدرت و منابع و پایبندی آنان به مسئولیت الهی نیز مورد ارزیابی قرار گیرد. بر این اساس، هدف نظام حکمرانی، شناسایی، کنترل و اصلاح چهار الگوی نخست و تقویت و توسعه الگوی پنجم است؛ زیرا حکومت زمانی به معنای واقعی مبتنی بر الگوی علوی خواهد بود که ارزش‌های اخروی از سطح شعار و ظاهر عبور کرده و به انگیزه درونی و رفتار واقعی اعضای آن تبدیل شود.

این چارچوب را می‌توان درباره جریان‌های سیاسی ایران نیز به کار برد، مشروط بر آنکه به جای برچسب‌گذاری کل جریان‌ها، رفتارهای مشخص آنان بررسی شود. برای مثال، درباره یک جریان سیاسی می‌توان پرسید: آیا در زمان حضور در قدرت، همان معیارهایی را که در زمان حضور در اپوزیسیون یا خارج از قدرت مطالبه می‌کرد، درباره خود نیز اجرا کرده است؟ آیا هنگامی که رقیب مرتکب تخلف شده، همان حساسیتی را نشان داده که در برابر تخلف اعضای خود نشان می‌دهد؟ آیا در انتصاب مدیران، تخصص و شایستگی را بر وابستگی سیاسی ترجیح

داده است؟ آیا در مواجهه با شکست انتخاباتی، نتیجه را می‌پذیرد و عملکرد خود را نقد می‌کند یا مسئولیت ناکامی را صرفاً به عوامل بیرونی نسبت می‌دهد؟ این پرسش‌ها، الگوی پنج‌گانه نهج‌البلاغه را از یک تقسیم‌بندی اخلاقی به ابزار تحلیل رفتار سیاسی و سازمانی تبدیل می‌کند.

بر این اساس، مهم‌ترین مسئله سیاست‌ورزی در ایران را نمی‌توان صرفاً در ساختارهای حقوقی، قوانین یا سازمان‌ها جست‌وجو کرد؛ هرچند این عوامل اهمیت فراوان دارند. مسئله اصلی آن است که چه نوع انسان‌هایی در رأس ساختارها قرار می‌گیرند و چه انگیزه‌هایی بر رفتار آنان حاکم است. حتی بهترین ساختارها در اختیار قدرت‌طلبان یا تاجران تقدس می‌توانند کارکرد مطلوب خود را از دست بدهند و در مقابل، ساختارهای نسبتاً ضعیف نیز در دست مدیران امانت‌دار و مسئولیت‌پذیر می‌توانند نتایج ارزشمندی ایجاد کنند. نتیجه آنکه خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه نوعی نظریه ضمنی درباره حکمرانی ارائه می‌دهد. این نظریه نشان می‌دهد که پایداری عدالت، سلامت اداری و اعتماد عمومی بیش از هر چیز به کیفیت اخلاقی و انگیزشی کارگزاران وابسته است. در این چارچوب، مسئله اصلی حکمرانی نه صرفاً «چه کسی قدرت را در اختیار دارد»، بلکه «قدرت در اختیار چه نوع انسانی قرار گرفته است»؛ انسانی که قدرت را غنیمت می‌داند یا امانت، نردبان شهرت می‌بیند یا ابزار خدمت، و در نهایت خود را تنها در برابر مردم پاسخگو می‌داند یا در برابر خداوند و مردم به طور همزمان مسئول می‌شمارد. از این منظر، برای ارزیابی کنشگران حکمرانی می‌توان مجموعه‌ای از شاخص‌های عینی طراحی کرد: نحوه استفاده از قدرت، میزان شفافیت مالی، رعایت تعارض منافع، کیفیت انتصاب‌ها، پاسخگویی به افکار عمومی، ثبات معیارهای اخلاقی در برابر دوست و رقیب، فاصله میان وعده و عملکرد، نحوه پذیرش مسئولیت شکست، رعایت حقوق مخالفان و میزان تقدم منافع عمومی بر منافع شخصی و گروهی. این شاخص‌ها امکان می‌دهند که به جای داوری درباره شخصیت افراد، رفتار سیاسی آنان به صورت مستند و قابل مقایسه بررسی شود. بنابراین، کاربرد خطبه ۳۲ در تحلیل سیاست ایران نباید به این پرسش محدود شود که «کدام سیاستمدار در کدام گروه قرار می‌گیرد؟»؛ پرسش علمی‌تر آن است که: «کدام رفتارها و سازوکارهای سیاسی، ویژگی‌های هر یک از این پنج الگو را بازتولید می‌کنند؟» این تغییر پرسش، هم از شخصی‌سازی بحث جلوگیری می‌کند و هم امکان تبدیل آموزه علوی به یک چارچوب پژوهشی برای تحلیل حکمرانی را فراهم می‌سازد.

درس‌آموخته این گونه‌شناسی برای نظام حکمرانی آن است که سلامت و کارآمدی حکمرانی را نمی‌توان صرفاً بر پایه گفتار، ظواهر رفتاری، سوابق رسمی یا ادعاهای ارزشی کنشگران ارزیابی کرد؛ بلکه ارزیابی معتبر مستلزم توجه هم‌زمان به انگیزه‌های درونی، نحوه مواجهه با قدرت و منابع، رفتار در موقعیت واقعی اختیار، میزان پایبندی به تعهدات، کیفیت و پیامدهای عملکرد، چگونگی مواجهه با تعارض منافع و سطح پاسخگویی در قبال نتایج تصمیم‌هاست. از این منظر، ارزش‌های اعلام‌شده زمانی واجد اعتبار حکمرانی هستند که در رفتار و تصمیم‌های واقعی نیز بازتاب یابند. بر این اساس، یکی از الزامات اساسی حکمرانی مطلوب، طراحی و استقرار سازوکارهای نهادی برای سنجش و کنترل رفتار قدرت است؛ سازوکارهایی که از یک سو زمینه شناسایی، توانمندسازی و تقویت کنشگران مسئولیت‌پذیر و متعهد به منافع عمومی را فراهم آورند و از سوی دیگر، امکان شخصی‌سازی قدرت(تبدیل قدرت عمومی و قانونی به قدرتی وابسته به اشخاص)، تعارض منافع، سوءاستفاده از موقعیت و تبدیل منابع عمومی به ابزار تأمین منافع فردی یا گروهی را محدود کنند.

دکتر سیدمحمّد مقیمی
سردبیر فصلنامه مدیریت اسلامی، استاد گروه خط مشی و اداره امور عمومی دانشگاه تهران
و رئیس کرسی کارآفرینی یونسکو
http://www.prof-moghimi.irMoghimi@ut.ac.ir

❁❁❁